



دانشگاه علامه طباطبائی

دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی

رساله تدوین شده جهت اخذ درجه دکتری در رشته مشاوره

سیر تکوینی مفهوم خود از دیدگاه حکمت متعالیه و

دیدگاه‌های روان‌شناختی پست‌مدرن و شیوه تبیین آسیب شناسی

روانی انسان مبتنی بر آن

اساتید راهنما

دکتر معصومه اسمعیلی

دکتر زهره توازیانی

اساتید مشاور

دکتر عبدالله شفیع آبادی

دکتر علی دلاور

اساتید داور

دکتر مرضیه صادقی

دکتر حسین اسکندری

پژوهشگر

آتوسا کلانترهرمزی

خرداد ۱۳۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده

در این تحقیق سیر تکوینی مفهوم خود از دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه‌های روان‌شناختی پست‌مدرن و شیوه تبیین آسیب‌شناسی روانی انسان مبتنی بر آن، مورد بررسی قرار گرفته است. شیوه کار به این صورت است که ابتدا از طریق کتب مربوط به موضوع و ثبت اطلاعات بر روی بیش از ۱۰۰۰ افیش، اطلاعات و مطالب لازم در فصل دوم به نگارش در آمد. سپس بر اساس روش تحلیل محتوی، مضامین و مفاهیم کلیدی که در مورد مقوله‌های مرتبط با مفهوم نفس در هر دو دیدگاه بود را استخراج نمودیم. ۶ مقوله‌ی مورد نظر در این پژوهش، عبارتند از: سیر تکوینی مفهوم خود، ارتباط خود با خود، ارتباط خود با مبدأ هستی، ارتباط خود با جهان، ارتباط خود با دیگران و ارتباط مفهوم خود با شیوه تبیین آسیب‌شناسی روانی انسان. پس از این مرحله، مضامین استخراج شده به تأیید ۳ نفر از متخصصین در هر دیدگاه رسید. این مضامین تأیید شده، به‌عنوان دو افق مولف یعنی ملاصدرا و پست‌مدرن در نظر گرفته شدند و افق سوم که افق محقق است بر مبنای امتزاج دو افق دیگر مشخص و تبیین شد.

براساس امتزاج دو افق مطرح شده، از نظر پژوهشگر، با شرایط و معیارهای زیر، فرد می‌تواند از سلامت روان و تعادل وجودی برخوردار شود:

۱_ انسان دارای استعدادها بی‌شماری است و چنانچه هدف او در زندگی خداجویی باشد، تدوین برنامه سلامت برای شکوفایی استعدادها و رشد و تکوین او مقدور است.

۲_ انسان به واسطه‌ی خودآگاهی و نیروی تعقل، مسؤل انتخاب‌ها و اعمال خود است. با این نگاه، او بهتر می‌تواند مشکلاتش را حل کند و کنترل خود و زندگی‌اش را به عهده بگیرد.

۳_ از آنجا که انسان دارای ذوق تقرب به خدا و فطرت خداجویی است، بنابراین هر حرکت غایتمند انسان و هر انتخاب او که در جهت الهی باشد، موجب تعادل روحی و آرامش روانی اوست.

۴_ شناخت خود موجب شناخت جهان و شناخت جهان موجب شناخت خود می‌شود. کسی که خود را بشناسد، هدفمند است و غایتمندی در مقابل عظمت این جهان موجب می‌شود تا فرد با فقدان هر چیزی دچار اضطراب و تنش نشود.

۵_ برخورداری از زندگی اجتماعی و درکنار دیگران قرار گرفتن، امکان برخورداری از خرد خردورزان را فراهم می‌کند.

۶_ سلامت روان و کمال انسانی در گرو عقلانی بودن و هماهنگی تمام ابعاد وجودی و بهره‌مندی از یک نظام ارزشی پویا و استوار صورت می‌گیرد.

فهرست مطالب

فصل اول: کلیات

۲	مقدمه
۵	موضوع تحقیق
۵	بیان مسئله
۸	اهداف تحقیق
۸	اهمیت موضوع
۱۰	سؤال های تحقیق
۱۱	تعریف مفاهیم

فصل دوم: ادبیات تحقیق

۱۴	جایگاه علم النفس در حکمت متعالیه
۱۵	ماهیت نفس
۱۶	تعریف کامل نفس
۲۰	برهان بر وجود نفس
۲۲	نظر ملاصدرا در خصوص چگونگی تکون نفس
۲۴	ارکان نظر صدرالمتألهین در باب حقیقت نفس
۲۵	تشکیک در وجود

۲۶	وحدت نفس در عین کثرت قوا و مراتب
۳۲	حرکت جوهری
۳۴	حرکت جوهری و نقش آن در تبیین مسئله نفس
۳۸	تعلق نفس به بدن
۴۲	نفس و آسیب‌شناسی روانی آن با تکیه بر نظر ملاصدرا
۴۹	آسیب‌های انسانیت
۵۲	ارتباطات نفس
۵۲	ارتباط خود با خود
۵۳	ارتباط خود با مبدأ هستی
۵۶	رابطه خود با خدا از طریق شناخت نفس
۵۸	ارتباط خود با هستی و جهان
۵۹	ارتباط خود با دیگران
۶۰	سیر تکوینی مفهوم خود براساس دیدگاه ملاصدرا
۶۲	مدرنیسم چیست؟
۶۶	آغاز نقد مدرنیسم
۶۹	معنای پست‌مدرن
۷۰	مروری تاریخی بر بستر زمانی و مکانی "پست مدرنیسم"
۷۶	پست مدرنیسم چیست؟

۸۰	ویژگی‌ها و شاخص‌های پست مدرنیسم
۸۱	ردّ عینیت و هرگونه واقعیت‌نهایی و اعتقاد به ذهنیت
۸۱	نفی کلیت و جامعیت از هرگونه اندیشه و تفکر و اعتقاد به نسبییت
۸۳	مردود دانستن وحدت و اعتقاد به کثرت
۸۴	اعتقاد به ساختار اجتماعی
۸۴	علم‌شناسی پست‌مدرن
۸۶	تأکید بر زبان
۸۷	پایان‌باوری
۸۸	نقد مشروعیت
۸۸	تشکیک نسبت به باورهای گذشته
۸۹	تقسیم‌بندی پست مدرنیسم
۸۹	پست‌مدرنیسم شکاک یا سلبی
۹۰	پست‌مدرنیسم مثبت‌نگر یا ایجابی
۹۲	رویکردهای درمانی تحت تأثیر پست‌مدرنیسم
۹۳	خود مدرن
۹۴	مفهوم خود پست مدرن
۱۰۲	استعاره‌های "خود" در پست مدرن
۱۰۳	خود روایتی

۱۰۳	خود انعطاف پذیر
۱۰۴	خود های پیرو
۱۰۴	خود به عنوان روایت رو به تکوین
۱۰۷	خود و تبیین آسیب شناسی آن
۱۱۰	نقش زبان در آسیب شناسی روانی
۱۱۸	وجوه ارتباط خود
۱۱۸	رابطه خود با خود (در پست مدرن)
۱۱۹	رابطه خود و مبدأ هستی (در پست مدرن)
۱۲۲	دو استعاره مذهبی برای "خود" پست مدرن
۱۲۴	رابطه خود و هستی (در پست مدرن)
۱۲۶	رابطه خود با جامعه و دیگران (در پست مدرن)
۱۳۴	سیر تکوینی مفهوم خود در نظریات روان شناختی پست مدرن
۱۳۵	مقایسه تعابیر اخلاقی (مدرن) و فوکو (پست مدرن) مبتنی بر مفهوم خود

فصل سوم: روش اجرای تحقیق

۱۳۹	مقدمه
۱۴۲	جامعه ی آماری
۱۴۲	روش نمونه گیری

۱۴۳	طرح پژوهش
۱۴۳	روش اجرای تحقیق
۱۵۱	ابزار اندازه گیری و ارزیابی
۱۵۱	روش تجزیه و تحلیل داده ها

فصل چهارم: تجزیه و تحلیل اطلاعات

۱۵۴	مقدمه
۱۵۵	بررسی سؤال های پژوهش

فصل پنجم: بحث و نتیجه گیری

۱۷۱	یافته های پژوهش
۱۷۱	سؤال اول
۱۷۵	سؤال دوم
۱۷۹	سؤال سوم
۱۸۳	سؤال چهارم
۱۸۷	سؤال پنجم
۱۹۰	سؤال ششم
۱۹۸	نتایج کلی
۱۹۹	محدودیت پژوهش

۱۹۹	پیشنهادهای پژوهش
۲۰۰	فهرست منابع
۲۱۴	پیوست‌ها
۲۱۵	پیوست الف
۲۲۴	پیوست ب

فصل اول

کلیات

مقدمه:

شناخت خود و ماهیت آن، یکی از نیازهای اساسی هر انسانی است که قرن ها ذهن بشر را به خود مشغول داشته است. تاریخ اندیشه بشر نشان می‌دهد که این موضوع از دیرباز، مورد توجه فلاسفه، حکما و روان‌شناسان بوده است و به همین دلیل هم در طول تاریخ و در تمام فرهنگ ها، خودشناسی به عنوان یکی از مهم ترین عوامل بلوغ و پختگی و شاهرایی به سوی درک و شناخت هستی و مبدأ هستی بوده است. آن چنان که در حدیث آمده است « من عرف نفسه فقد عرف ربه » و یا سقراط حکیم گفته که « اگر می‌خواهی هستی را بشناسی، خود را بشناس » و بر همین قیاس است که خود (SELF) مبنای اساسی بسیاری از نظریات فلسفی و روانشناختی قرار گرفته است چرا که «یکی از وجوه غالب تجربه انسان، احساس جبری وجود خویش است چیزی که فلاسفه به طور سنتی آن را مسئله هویت شخصی یا (SELF) نامیده اند» (پورافکاری، ۱۳۷۳، ص ۱۳۶۱).

لازم به توضیح است که نظریه‌های روان‌شناختی و روان‌درمانی اگرچه از سویی براساس یافته‌های پژوهشی و تجربی هستند اما در عین حال مبتنی بر مفروضات فلسفی نسبت به ماهیت اصلی انسان می‌باشند که ضعف و قوت این مفروضات، می‌تواند در چگونگی شکل‌گیری ساختار، چارچوب نظری، آسیب‌شناسی روانی و محتوی درمان مؤثر باشد. درواقع فلسفه؛ مبدع، آغازگر و زمینه‌ساز جنبه‌های نظری و نیز ارائه‌دهنده‌ی راه‌کارها و فرایندهای عملی سلامت روان است که البته تأثیر روح زمان و اندیشه‌ی غالب فرهنگی را در این میان نباید از نظر دور داشت.

تأثیر فلسفه بر نظریات روان‌شناختی به ویژه موضوع خود یا نفس، زمینه ساز بهداشت روانی فرد و جامعه است. به همین علت است که می‌توان رابطه فلسفه و سلامت روان را یک رابطه‌ی بنیادی و زیربنایی دانست که تاریخچه‌ی روان‌شناسی نیز مؤید آن است (جلائی، ۱۳۸۳).

شناخت خود در همه‌ی ادیان الهی، به ویژه اسلام مورد تأکید بوده و نیز در تمام مکاتب روان‌درمانی به صورت «ایجاد بینش در مراجع و بیمار» به عنوان مهم‌ترین اصل تغییر و درمان بر آن صحنه گذاشته می‌شود. پژوهش‌ها نشان داده‌اند، روان‌درمان‌گرانی که ایجاد بینش در بیمار را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده‌اند، توانسته‌اند تغییرات چشمگیر و باثباتی را در شخصیت مراجعان خود نمایان سازند (دانش، ۱۳۸۴، ص ۱۸).

از دیدگاه فلاسفه وجودی به خصوص هایدگر (۱۹۶۲) و سارتر (۱۹۶۶) و نیز روان‌شناسی انسان‌گرایانه‌ی مازلو، (۱۹۶۸) و راجرز، (۱۹۶۱) نیز، «خود» انسان به طور گسترده نسبت به مقاصد، طرح‌ها و اهدافش آگاهی دارد. جهت‌گیری این دیدگاه برعکس و مخالف با دیدگاه فروید است که معتقد بود، ما انسان‌ها موجودات «سائقی» هستیم و نیروهای ناهشیار (عمدتاً) نیروی جنسی و پرخاشگری تعیین‌کننده افکار و رفتارهای ما هستند که این نیروها از آگاهی و هشیاری ما کنار زده شده‌اند. این دیدگاه، موجب انتقاد وجودگرایان به فروید شده است که «خود» در کل نسبت به آنچه که توانائی انجامش را دارد، آگاهی دارد (لیدر، ۲۰۰۴، ترجمه اسمعیلی، ۱۳۸۹، ص ۲۶).

الکایند (۱۹۹۵) نیز که از نظریه‌پردازان پست‌مدرن است، بیان می‌کند: پست مدرنیسم زبان را به جای خرد در مرکز توجه قرار می‌دهد و به اندازه فردیت انسانی، تنوع (کثرت) بشر را نیز محترم می‌شمارد. این در حالی است که مدرنیسم خرد را مورد ستایش و ایده‌های آزادی و رهایی برای افراد را محور توجه قرار می‌دهد.

به هر حال اگرچه شناخت «خود» در نظریات روان‌درمانی، موضوعی مبنایی و مورد توجه است اما برای شناخت آن لازم است از منبعی محکم و متقن کمک گرفت، زیرا نفس و روان انسان واجد ابعادی پیچیده و عمیق است که مرتب در حال تحول و تغییر است.

تاریخ تفکر فلسفی و علمی ما نشان می‌دهد که سرزمین ایران از قدیم، گهواره حکمت و دانش و خاستگاه فرهنگ والای انسانی بوده است. ظهور اسلام و نزول قرآن حکیم و نیز سنت پیامبر (ص) و

سیره اهل بیت (ع)، سبب شتاب و تعمیق این موضوع شده و موجب شد تا اندیشمندان و حکمایی هم‌چون؛ فارابی، ابن‌سینا، سهروردی، میرداماد و صدرالم‌تألهین رشد و نمود یابند.

از میان این حکما، شاید بتوان گفت که مکتب ملاصدرا، از مهم‌ترین مکاتبی است که بعد از قرن‌ها تفکر و تأمل فلسفی به‌وجود آمده است. او اگرچه در تبیین نظریه خود از علما و حکمای قبل از خود بهره برده‌است و همین نیز موجب شده تا برخی بگویند؛ نظریه او چیزی جز تکرار و تدوین نظریات قبل از خود نیست، اما واقعیت امر این است که حکمت متعالیه او افق‌های جدیدی را بر روی حیات عقلی بشر گشوده است.

ملاصدرا بعد از تکمیل تحصیلات علوم عقلی، به مطالعه، تفحص و تعمق در آثار حکما، فلاسفه، عرفا و متکلمان قبل از خود پرداخته و به آرا و افکار آنان مسلط شده و بعد از اطلاع تام و کافی نسبت به آثار قدما و متأخران، در مسائل الهی و مباحث حکمی، اجتهاد و اظهارنظر نموده است.

اوفیلسوفی است عارف و دین‌دار که در ساختن نظام فلسفی خود از دستاوردهای عرفانی و دینی، به‌ویژه آموزه‌های امامان شیعه، بهره برده است. صدرا فلسفه و دین و عرفان را سه معرفت بیگانه از هم نمی‌بیند بلکه آن‌ها را زبان‌های مختلفی برای تعبیر از حقیقتی یگانه می‌داند (اکبریان، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸).

علاوه بر همه‌ی این‌ها، فصل ممیز حکمت متعالیه او از نظام‌های فلسفی مشایی و اشراقی، طرح اصالت وجود و علم النفس است. صدرا براساس سنت اسلامی «خودت را بشناس تا خدا را بشناسی» به شناخت نفس اهمیت بسیار می‌دهد، به‌طوری‌که در بیش تر کتب او از نفس، بحث شده‌است. او معرفت نفس را برای شناخت خداوند و صفات و افعال او ضروری می‌داند که بدون آن نیل به معارف الهی میسر نیست، همان‌طور که در جلد ۸ اسفار، این‌گونه آورده که: «شناخت نفس از حیث ذات و فعل، نردبانی است برای شناخت پروردگار از حیث ذات و فعل»^۱ (ص ۲۶۵). هم‌چنین از نظر ملاصدرا، نفس انسان به موازات استکمال وجودی خود، ماهیات گوناگونی را

^۱ « معرفه النفس ذاتاً و فعلاً مرقاه لمعرفه الرب ذاتاً و فعلاً »

می‌یابد و با آن که وحدت شخصی و وجودی آن محفوظ است، مراتب وجودی مختلفی را طی می‌کند.

با توجه به آن چه گفته شد، به‌عنوان پژوهشگر، برآن شدم تا چگونگی تکوین و شکل‌گیری مفهوم خود را از دیدگاه ملاصدرا و دیدگاه‌های روان‌شناختی پست‌مدرن، و چگونگی تأثیر آن‌ها را بر فرایند آسیب‌شناسی روانی انسان به منظور پاسخ‌گویی به سؤالات ایجاد شده، مورد بررسی قرار دهم.

موضوع تحقیق: سیر تکوینی مفهوم خود از دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه‌های روان‌شناختی پست‌مدرن و شیوه تبیین آسیب‌شناسی روانی انسان مبتنی بر آن.

بیان مسئله

اصطلاح "خود" در نظریات روان‌شناختی، خصوصاً در زمینه‌های اجتماعی و روان‌شناسی رشد، مطالعه شخصیت و آسیب‌شناسی روانی نسبتاً خوب معرفی شده است. منتهی جای تعجب نیست که گوناگونی مورد استفاده از آن بسیار وسیع و نسبتاً غیر سیستماتیک باشد (پورافکاری، ۱۳۷۳، ص ۱۳۶۱).

پورافکاری از جمله تعابیری که در نظریات روان‌شناختی گوناگون برای "خود" ارائه شده است را این گونه آورده است:

۱_ خود به عنوان عامل یا نیروی درونی کنترل‌کننده و هدایت‌کننده اعمال در مقابل انگیزه‌ها ترس‌ها، نیازها و غیره.

۲_ خود به عنوان شاهد درونی رویدادها.

۳_ خود به عنوان تمامی تجربه شخصی به معنای موجودی زنده.

۴_ خود به معنای کل سازمان یافته شخصی.

۵_ خود به معنی آگاهی، ادراک خود و هویت.

به طور کلی "خود" مرکز آگاهی ها، تمایلات و نیازهای هیجانی فرد است که در قالب آن فرد می‌تواند به شرایط و مقتضیات اجتماعی خود پاسخ داده و بر اساس آن عمل کند (لیدر، ۲۰۰۴، ترجمه اسمعیلی، ۱۳۸۹، ص ۲۲).

از آن چه گفته شد می‌توان از مفهوم خود به عنوان عامل انسجام و تداوم بخشی شخصیت بشری نام برد که محصول روانشناسی مدرن است. اما روان‌شناسی همچون سایر رشته‌های دانشگاهی اکنون دارد به سمت پست مدرن روی می‌آورد. به گفته هورنسی (۱۹۹۶)؛ در طول سی سال گذشته یا بیش‌تر، گسترش پست مدرنیسم تفکر غربی را تغییر داده است. پست‌مدرنیسم چالشی را در میان تمام رشته‌های دانشگاهی به‌وجود آورده است و احتمالاً مسلط‌ترین مسأله در اندیشه معاصر است.

برای شناخت پست مدرن، شناخت مدرنیسم لازم است. به گفته ال‌کاینند (۱۹۹۵): مدرنیسم در واقع آنتی‌تزی در مقابل سنت بوده و به تعبیری به عنوان انقلابی در مقابل نظام استبدادی دنیای پیش از مدرن به‌وجود آمده است. مدرنیته سرانجام بر اشکال قرون وسطایی دولت، مذهب، علم، هنر و آموزش غلبه کرد. عقل‌گرایی، انسان‌گرایی، دموکراسی، خرد‌گرایی و آرمان‌گرایی^۲ همه ایده‌های مدرنی بودند که در زمان‌های مختلف و در مکان‌های مختلف ریشه گرفتند و پرورش یافتند. اما او پست‌مدرنیسم را شورشی در مقابل عقاید مدرنیسم نمی‌داند. از نظر ال‌کاینند، شاید بهترین شیوه در نظرگرفتن پست مدرن، این باشد که آن را به عنوان مجموعه‌ای از نگرش‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح و تصحیح ایده‌های مدرنی بدانیم که تحریف شده‌اند و یا ثابت شده است که بیش از اندازه گسترده یا بیش از اندازه محدودند.

پست مدرن، جنبشی است نویناد که در عرصه پدیدارشدگی آن، گرایش‌ها، اندیشه‌ها و تمایلات همگرا و ناهمگرای بسیاری به نمایش درآمده‌است (دستغیب، ۱۳۸۶، ص ۶۱). به‌طور کلی در رابطه با این که پست مدرنیسم چه مشخصات و ویژگی‌هایی دارد، توافقی وجود ندارد. برای نمونه لیوتار (۱۹۸۴)، معتقد است پست مدرن، عصر تشکیک یا مردن تعاریف منطقی است و این تشکیک به‌طور حتم از پیشرفت علوم حاصل شده است.

^۲ - Romanticism

با توجه به آن چه در مورد پست مدرنیست ها مطرح شد، سؤال پژوهشگر آن است که مبنای شناخت انسان و آسیب شناسی او و ارائه رویکرد درمانی در دیدگاه های تحت تأثیر پست مدرن چیست؟

این در حالی است که همان گونه قبلاً اشاره شد، نظریات روان شناختی بر مبنای مفروضات و نظریات فلسفی رایج در غرب تبیین می شوند و بدیهی است که با توجه به فرهنگ اسلامی، ایرانی ما، این نظریات نمی توانند روشنگر و تعالی بخش مردم مسلمان جامعه ما باشند. به ویژه آن که فلسفه ی امروز غرب خود به انشعابات گوناگون و متفاوتی مانند پوزیتیویسم، شالوده شکنی و ساختارزدایی، مادی گرایی و سکولاریسم و پست مدرنیسم روی آورده است.

این روی آوری و جایگزینی در فرهنگ ما نیز به چشم می خورد، معنی آن این است که ممکن است ما آرا و ایده های نظری و اصول درمانی ای را وارد حوزه حرفه ای خود نماییم که منطبق با فرهنگ و آراء جامعه ی ما باشد یا نباشد. لذا جا دارد با توجه به جایگاه دین اسلام در جامعه خودمان، مراحل تحول مفهوم خود و شناخت و آسیب شناسی انسان بر اساس آن را مورد بررسی قرار دهیم. به ویژه آن که موضوع نفس و خود در فلسفه اسلامی به طور عمیق مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است که در این میان حکمت متعالیه جامع ترین می باشد، چرا که هر سه جهان بینی؛ فلسفی که محصول عقل است و خود شامل جهان بینی فلسفی مشایی و اشراقی است، عرفانی که حاصل کشف و شهود است و کلامی که به زعم متکلمان، حاصل نقل است، در آن وجود دارد. علاوه بر آن نیز به موضوع نفس به خوبی پرداخته شده است. ملاصدرا معتقد است، نفس از نازل ترین مرتبه تا مراتب متوسط و عالی خود، یک وجود بیش تر نیست که در عین وحدت و بساطت، مراتب کمال شایسته خود را پشت سر می نهد.

او می گوید؛ انسان دارای یک هویت است و وجودش نخست از پایین ترین منازل آغاز شده و به اندک مدتی به درجه عقل و معقول می رسد (ترجمه محمد خواجه ی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴).

با توجه به این نکته که نفس در حکمت متعالیه در عین ثبات در حال تغییر و تکون است، مسئله دیگری که ذهن پژوهشگر را به خود مشغول داشته این است که سیر تکوینی مفهوم نفس در نظام فلسفی یاد شده چگونه مراحل خود را طی می کند و آیا می تواند مبنای تعریف و شناخت انسان قرار گیرد؟ وجوه تمایز و تشابه سیر تحولی در حکمت متعالیه و پست مدرن کدامند؟ و کدام یک در فرهنگ اسلامی ما کاربرد بیش تری دارد و می تواند مبنای کار درمان گران و آسیب شناسی انسان قرار گیرد؟

اهداف تحقیق

هدف علمی تحقیق: آن است که سیر تکوینی مفهوم خود را از دیدگاه حکمت متعالیه در مقایسه با دیدگاه های روان شناختی پست مدرن مورد بررسی قرار داده و شیوه تبیین آسیب شناسی روانی انسان را براساس این سیر تکوینی مورد ارزیابی قرار دهیم.

اهداف کاربردی تحقیق: هدف های کاربردی که انجام این تحقیق را ضرورت بخشیده، آن است که؛ ۱_ به بررسی مبنای شناخت انسان و آسیب شناسی او و ارائه رویکرد درمانی در دیدگاه های تحت تأثیر پست مدرن بپردازد؟

۲_ این که سیر تکوینی مفهوم نفس چگونه مراحل خود را طی می کند و آیا می تواند مبنای تعریف و شناخت انسان قرار گیرد؟ وجوه تمایز و تشابه این سیر تحولی در حکمت متعالیه و پست مدرن کدامند؟ و کدام یک در فرهنگ اسلامی ما کاربرد بیشتری دارد و آیا می تواند مبنای کار درمان گران و آسیب شناسی انسان قرار گیرد؟

اهمیت موضوع:

موضوع شناخت انسان از مهم ترین موضوعاتی است که در بیش تر زمینه های فلسفی و علمی مطرح می شود و این به خاطر ابعاد پیچیده وجودی انسان است که به صرف انجام مطالعات و بررسی های علمی و تجربی نمی توان به حقیقت وجود او پی برد. در این میان نباید از نظر دور داشت که بررسی انسان در روان شناسی عمدتاً بر مبنای پیش فرض های انسان شناسی و نیز روش های پژوهشی و تجربی و همان طور که قبلاً گفته شد، توأم با زیربنای فلسفی غربی و نیز فلسفه رایج ارائه می شوند و کم تر بر مبنای انسان شناسی فلسفی دینی صورت می گیرند که این موجب عدم دسترسی به مفهوم انسان کامل خواهد شد.

از جمله دیدگاه فلسفی رایج، رویکرد پست مدرن است که به گفته هورنسی (۱۹۹۶)، احتمالاً مسلط ترین مسأله در اندیشه معاصر است. استیئر کی وال (۱۹۹۶) نیز بیان داشته که؛ الگوی پژوهشی که اغلب روان شناسان در طول قرن بیستم پیرو آن بوده اند در نهایت جای خود را به امکانات مناسب تر و جدید مطابق تفکر پست مدرن خواهد داد.

از دیدگاه پست مدرنیسم "خود" و انسان محور نیستند بلکه از آن فرهنگ و زبان هستند. پست مدرنیسم "خود" انسان را ساخته و پرداخته عوامل اجتماعی می‌داند که از طریق روابط اجتماعی خاص، زبان و فرهنگ شکل می‌گیرد. به همین دلیل نیز، انسان پست مدرنی، مخلوقی مبهم و فاقد هویت مشخص است.

از دیدگاه اومانیسم نیز انسان، مدار همه چیز است و توانمندی، کامیابی و اقتدار و عظمت او باید کانون همه‌ی توجهات قرار گیرد. در نتیجه‌ی این تحول و نهضت، علوم تجربی با هدف افزایش کامرانی بشر و اقتدار او بر طبیعت، توسعه و بالندگی پیدا می‌کند و تلاش عالمان به جای شناخت حقیقت و گشودن راز هستی و انسان، معطوف به گسترش تسلط بشر بر تغییر طبیعت، محیط و انسان می‌شود. در چنین فضایی از تفکر و اندیشه، روش تجربی و استقرایی در شناخت ابعاد گوناگون وجود انسانی به کار گرفته شده و به انسان، همچون پاره‌ای از طبیعت و چیزی که قابل شناخت تجربی است، نگریسته می‌شود (اکبری‌ان، ۱۳۸۷، ص ۴۹).

به هر حال بررسی شناخت انسان با تکیه بر هر کدام از مبانی فلسفی فوق، شناخت کاملی از انسان به دست نمی‌دهد زیرا در این دیدگاه‌ها، بررسی ابعاد وجودی انسان به عنوان عالم صغیر، بی‌ارتباط با مبدأ هستی و خالق یکتا و نیز بی‌ارتباط با هدف اصلی از آفرینش او صورت می‌گیرد و بدیهی است که چنین شناختی، شناخت واقعی انسان نباشد.

فراموش نکنیم که هر انسانی علاوه بر پیچیدگی‌های درونی، در روابط خود با خدا و با طبیعت و با عالم کبیر، وضعی خاص دارد که بر پیچیدگی ذات و افعال انسان می‌افزاید و این خاص و یکتا بودن وضعیت و درون هر انسان او را به قدری متفاوت می‌سازد، که حتی دو انسان را هم نمی‌توان همانند هم شمرد (خامنه‌ای، ۱۳۸۷، ص ۳).

باتوجه به آنچه گفته شد، لازم است شناخت انسان بر مبنایی اساسی صورت گیرد. در حکمت متعالیه ملاصدرا، انسان به عنوان موجودی است که با خالق خود، ارتباط وجودی دارد و به طور جامع به بررسی ابعاد وجودی انسان پرداخته شده است.

از نظر ملاصدرا انسان در صورتی می‌تواند، اسوه و الگو برای دیگران قرار گیرد که همه ارزش‌های انسانی در او به نحو هماهنگ رشد کنند و رشد هر کدام از آن‌ها به حد اعلا برسد. ذکر این نکته نیز لازم است که ملاصدرا خود، یک انسان متعالی است که با همه ابعاد و مختصات انسان، نزدیک‌ترین آشنایی را دارد و از این رو به خوبی توانسته است رابطه‌ی خود را با خدا، خود، طبیعت و افراد جامعه تنظیم کند (اکبری‌ان، ۱۳۸۷، ص ۵۰).

بنابراین چه گفته شد، لازم است بررسی انسان و سیر تکوینی مفهوم خود براساس دیدگاهی جامع و مبتنی بر فلسفه‌ی دینی صورت گیرد تا منجر به تبیین کامل از آسیب شناسی در انسان شود.

سؤال‌های تحقیق:

۱_ وجوه اشتراک و تمایز سیر تکوینی مفهوم "خود" در دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه های روان شناختی پست مدرن در چیست؟

۲_ وجوه اشتراک و تمایز ارتباط خود با خود در دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه های روان شناختی پست مدرن در چیست؟

۳_ وجوه اشتراک و تمایز ارتباط خود با مبدأ هستی در دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه های روان شناختی پست مدرن در چیست؟

۴_ وجوه اشتراک و تمایز ارتباط خود با جهان در دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه های روان شناختی پست مدرن در چیست؟

۵_ وجوه اشتراک و تمایز ارتباط خود با دیگران در دیدگاه حکمت متعالیه و دیدگاه های روان شناختی پست مدرن در چیست؟

۶_ ارتباط مفهوم خود و شیوه تبیین آسیب شناسی روانی انسان در حکمت متعالیه و دیدگاه‌های روان شناختی پست مدرن چگونه است؟

تعریف مفاهیم

خود: آن قسمت یا جنبه از شخص یا موجود زنده که اعمال روانی انجام می‌دهد هم چنین به معنی فرد منحصر به فرد که در مدت زمان معینی زیست می‌کند، نیز به معنی حس هویت فرد است، ادراک این که فرد همان کسی است که هفته پیش یا سال قبل بوده است (فراهانی، ۱۳۷۸، ص ۵۳۹).

نفس: جوهری از وجود است که از نظر ذات مستقل و از نظر فعل، متعلق به اجساد و اجسام است. هویت نفس برخلاف دیگر موجودات طبیعی، نفسی و عقلی، مقام معلوم و معین و درجه ثابتی در وجود ندارد بلکه دارای مقامات و درجات متفاوت و نشئه های سابق و لاحق است و

صورت نفس در هر مقامی با مقام دیگر مغایر است (طاهری، ۱۳۸۸، ص ۱۴۳). از آن جا که نفس آن قسمت از شخص است که اعمال روانی و رشد عقلی و معنوی را انجام می‌دهد، لذا در این تحقیق معادل "خود" در نظر گرفته شده است.

پست مدرن: نگرشی است مبنی بر این که باورها و ارزش‌های عصر مدرن، مقرون به حقیقت نیستند. این دیدگاه بر ساخته‌های ذهن آدمی برای معنا بخشیدن به تجربه انسان و تنوع دیدگاه‌های فکری، فرهنگی و دینی اذعان دارد. (وولف، ۱۹۹۷، ترجمه دهقانی، ۱۳۸۶، ص ۸۷۱ و ۸۸۸)

دیدگاه‌های روان‌شناختی تحت تأثیر پست مدرن: منظور دیدگاه‌ها و شیوه‌های درمانی است که در اصول خود از معیارهای پست مدرنیسم تأسی جسته‌اند، هم چون: راه حل مدار، روایت درمانی و چند فرهنگ‌نگری.

حکمت متعالیه: نظامی فلسفی شامل الهیات عام و الهیات خاص و نیز علم النفس که فصل‌میز آن از نظام‌های مشائی و اشراقی است (عبودیت، ج اول، ۱۳۸۵، ص ۵۷) و آن چه در این تحقیق مورد نظر ما هست موضوع علم النفس می‌باشد.

آسیب‌شناسی روانی: آن قسمت از روان‌شناسی است که هدف آن شرح اختلالات فعالیت روانی و رفتاری بر حسب فرایندهای روان‌شناختی است (پورافکاری، ج دوم، ۱۳۷۳، ص ۱۲۱۴).

تعریف عملیاتی: در این پژوهش، تعریف عملیاتی در همه مفاهیم عبارتست از برداشت و جمع‌بندی مبتنی بر متون مورد مطالعه حکمت متعالیه و پست‌مدرن به وسیله‌ی محقق.